

«عدالت» از موضوعاتی است که در اندیشه دینی از زوایای گوناگون به آن پرداخته شده است. از یک سو، به عنوان صفتی از صفات حق تعالی معرفی شده و در علم فلسفه و کلام مورد بحث قرار می‌گیرد. از سوی دیگر، در علمی مانند علم فقه و علم اخلاق به عنوان یکی از ویژگی‌های فردی انسان مورد اهتمام فقها و علمای اخلاق می‌باشد. چنان‌که نقش محوری بحث از عدالت در حوزه علوم اجتماعی و سیاسی بر کسی مخفی نیست. قرآن کریم هدف از ارسال پیامبران و انزال کتاب‌های آسمانی را اقامه عدل و قسط یاد نموده (حدید: ۲۵) و در موارد زیادی به انسان‌ها فرمان داده تا در رفتار فردی و اجتماعی خود اهل عدالت و دادگری باشند (مائده: ۸). در کلمات معصومان علیهم‌السلام بخصوص امام علی علیه‌السلام، به اهمیت و ضرورت تحقق عدالت در فرد و اجتماع تأکیدهای بسیاری شده است.

سؤال این است که مفهوم «عدل» و «عدالت» چیست؟ این واژه با احتمال چه معنایی مورد اهتمام دین و پیشوایان دینی بوده و مردم را به آن امر نمودند؟ آیا مفهوم «عدل»، در جایی که به عنوان صفت حق تعالی قرار می‌گیرد، با مفهوم آن در علم اخلاق متفاوت است؟ آیا مفهوم «عدالت اخلاقی»، که به عنوان یک فضیلت فردی مطرح است، با مفهوم عدالت در بحث‌های اجتماعی و سیاسی مغایر است؟ به عبارت دیگر، آیا «عدالت» به عنوان اشتراک معنوی در تمام این موارد استعمال می‌شود، یا در هر موردی از موارد استعمال، دارای معنای خاصی بوده و به اصطلاح، مشترک لفظی است؟ برای پاسخ به این پرسش، رجوع به کتاب‌های لغت و توجه به گفتار لغت‌شناسان ضروری به نظر می‌رسد. بنابراین، ابتدا معنای لغوی «عدل» بیان، آن‌گاه به تناسب هر معنای لغوی، به کلماتی از **نهج البلاغه** استشهاد گردید تا از طریق تطبیق هر معنا با کلامی از امام علیه‌السلام، دامنه معنا و مفهوم این کلمه روشن گردد.

#### ۱. معنای لغوی «عدل»

اهل لغت در تبیین واژه «عدل» چند معنا ذکر کرده‌اند:

الف. استقامت (خوری شرتونی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۴۹۴)؛

ب. قصد و میانه‌روی در امور (رعایت حدّ وسط میان افراط و تفریط) (همان)؛

ج. انصاف (ابراهیم مصطفی، ۱۴۱۰ق، ص ۵۸۸)؛

د. مساوات، تسویه (طریحی، ۱۴۰۸ق، ج ۲، ص ۱۳۴)؛

ه. معنایی مقابل ظلم (همان).

## اصطلاح‌شناسی «عدالت»

### و پیوند آن با مفاهیم همسو در آموزه‌های نهج البلاغه

سیدجواد احمدی\*

#### چکیده

دانشمندان علوم اسلامی در تعریف «عدالت» تعبیرهای مختلفی دارند؛ مانند اجتناب از گناهان کبیره و عدم اصرار بر صغیره، دادن هر حقی به صاحب حق و... چنان‌که در تبیین معنای لغوی «عدالت» به انصاف، مساوات و میانه‌روی اشاره می‌شود. شناخت دقیق معنای لغوی این واژه و یافتن نسبت آن با تعریف‌های اصطلاحی عدالت در علوم مختلف، ما را به فهم کامل و بهتری از عدالت خواهد رساند.

در این مقاله، با بررسی هریک از معانی لغوی «عدل»، همراه با ارائه شواهدی از **نهج البلاغه**، به تحلیل مفهوم این واژه پرداخته شده و مشخص گردید که «عدل» در لغت، مقابل «جور» و به معنای استقامت و منحرف نشدن از حدود طبیعی و شرعی اشیا است. به عبارت دیگر، عدالت یعنی رعایت حدودی که هر شیء (به معنای اعم کلمه)، به لحاظ قانون عقل یا شرح، مقتضی آن است. این معنای واحد بر تمام اقسام عدالت، اعم از عدل الهی (تکوینی و تشریحی) و عدل بشری (عدالت اخلاقی، قضایی و...) قابل اطلاق است. از این رو، تعریف امام علی علیه‌السلام از عدل به «انصاف»، «آدای حقوق صاحبان حق»، «میانه‌روی» و «قرار دادن هر چیزی در جایگاه مناسب» با یکدیگر هماهنگ و ناظر به معنای لغوی عدالت بوده است. تعریف اخیر، تعریفی جامع به حساب می‌آید به نحوی که همه تعریف‌هایی که در علوم مختلف از اقسام عدالت ارائه می‌شود، ریشه در همین تعریف دارد. بنابراین، واژه «عدل» به اشتراک معنوی بر تمام اقسام مصادیق خود صدق می‌کند.

کلیدواژه‌ها: عدل، جور، استقامت، حدّ معین، حق، صاحب حق.

## ۲. اقسام عدالت

«عدل» در فرهنگ اسلامی، به عدل الهی و عدل انسانی قابل تقسیم است. عدل الهی در سه زمینه تکوین، تشریح و جزاء مطرح می‌گردد. چنان‌که عدل انسانی نیز در دو حوزه فردی و اجتماعی قابل بحث است. توضیح اجمالی هریک از اقسام چنین است.

### عدل الهی

**الف. عدالت تکوینی:** خداوند متعال از جهت اینکه فیاض علی‌الإطلاق بوده و فاعلیتش تام است، هر شیئی از ممکنات را به اندازه استعداد ذاتی و حدود ماهوی‌اش از فیض وجود بهره‌مند نموده است. پس عدل تکوینی عبارت است از: فیض عام و بخشش گسترده حق تعالی در مورد همه موجوداتی که امکان هستی داشته‌اند، بدون هیچ‌گونه امساک. البته اشیا در ذات خود از نظر قابلیت و امکان بهره‌مندی از وجود متفاوت بوده و افاضه وجود از جانب خداوند به اندازه قابلیت ذاتی هریک از آنها می‌باشد (اصفهانی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۱۲۲؛ مطهری، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۸۴).

**ب. عدالت تشریحی:** خداوند هریک از انسان‌ها را به اندازه قدرت و استعدادش مورد تکلیف قرار می‌دهد. «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» (بقره: ۲۸۶). تکلیفی که عمل به آن سعادت انسان را در حیات دنیوی و اخروی در پی دارد (مصباح، ۱۳۷۴، ص ۱۹۴).

**ج. عدالت جزایی:** حق تعالی در روز جزا به ملاک توانایی و تلاش اختیاری هر انسانی درباره او قضاوت می‌کند و هریک را به پاداش یا کیفری مناسب با افعالش خواهد رساند (همان).

تعبیر حضرت علی علیه السلام: «أشهد أنه عدل عدل» (نهج‌البلاغه، خ ۲۱۴) بیانگر عدالت الهی در هر سه زمینه فوق است.

### عدل انسانی

**عدالت فردی:** شامل عدالت عقیدتی، عدالت اخلاقی و عدالت فقهی.

**الف. عدالت عقیدتی:** عدالت در اعتقاد این است که به آنچه حق است، ایمان آوری (طباطبائی، ۱۳۸۶، ج ۱۲، ص ۴۷۸). «لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» (لقمان: ۱۳). به عبارت دیگر، ادراک حقایق وجودیه (از مبدأ وجود تا حقیقت معاد) علی ما هی علیه (موسوی خمینی، ۱۳۸۶، ص ۱۴۸).

**ب. عدالت اخلاقی:** رعایت حد وسط میان افراط و تفریط در به‌کارگیری قوای نفسانی (قوة شهویه، غضبیه، عقلیه) (همان).

**ج. عدالت فقهی:** در تبیین عدالت فقهی بین فقها اختلاف است: برخی آن را ملکه و هیئت نفسانی

دانسته‌اند که سبب رعایت تقوا و انجام وظایف شرعی می‌گردد. عده‌ای دیگر، آن را به اجتناب از گناهان کبیره و عدم اصرار بر صغیره معرفی کرده‌اند و... (انصاری، ۱۳۷۹، ج ۳، ص ۱۶۴).  
**د. عدالت اجتماعی:** تحقق عدالت اجتماعی به این است که با هریک از افراد جامعه، طوری رفتار شود که مستحق آن است و در جایی قرار داده شود که سزاوار آن است (طباطبائی، ۱۳۸۶، ج ۱۲، ص ۴۷۸).  
 عدالت اجتماعی به دو بخش قابل انقسام است:

**الف. عدالت توزیعی:** حکومت باید امکانات و مزایا، خیرات سیاسی و اقتصادی را میان شهروندان برحسب استحقاق آنها توزیع نماید (کاپلستون، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۳۹۱).  
**ب. عدالت قضایی:** دستگاه قضایی موظف است در بررسی دعاوی و شکایات خصوصی و عمومی، با توجه به برابری همگانی در برابر قانون، احکام جزایی (حدود، قصاص، دیه و...) مربوط به مجرمان را بدون هیچ تبعیضی اجرا نماید تا حقوق تضییع‌شده افراد یا نهادهای اجتماعی احیا گردد.

### ۳. تطبیق معانی لغوی «عدل» با عبارات نهج‌البلاغه

#### استقامت

این واژه در مورد راه و طریقی به‌کار می‌رود که بر خط راست و مستقیم (بدون انحراف و کجی) باشد. استقامت انسان نیز به‌معنای پایداری و ملازمت او در سلوک بر چنین راهی و منحرف نشدن به یکی از دو طرف آن است (راغب اصفهانی، ۱۴۲۶ق، ص ۴۱۸). براساس همین معنای لغوی، «مراد از تم استقامت در آیه «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا» (فصلت: ۳۰)، این است که ملازم وسط راه باشند و دچار انحراف نگردند» (طباطبائی، ۱۳۸۶، ج ۱۷، ص ۵۹۱). پس معنای استقامت، مقابل معنای «جور» است. «جور» در لغت به‌معنای ترک میانه‌روی و عدول از وسط مسیر به یکی از دو طرف آن است، آن‌گاه به مناسبت این معنا، در تجاوز از هر حقی و تضییع آن استعمال شده است (راغب اصفهانی، ۱۴۲۶ق، ص ۹۱). از این‌رو، می‌توان گفت معنای استقامت، که در مقابل معنای جور می‌باشد، عبارت است از: میانه‌روی و عدم تجاوز به حدود و حقوق. به عبارت دیگر، مراعات حق هر صاحب حقی. شاهد این معنا، تفسیری است که علامه طباطبائی در مورد آیه «فَاسْتَقِيمْ كَمَا أُمِرْتُ» ارائه کرده است، ایشان می‌فرماید: «استقامت در هر امری به‌معنای ثابت‌قدم بودن در حفظ آن و در ادای حق آن به‌طور تمام و کامل است. پس معنای آیه این است که ای پیامبر بر دین ثابت باش و حق آن را طبق دستوری که گرفته‌ای، ایفا کن» (طباطبائی، ۱۳۸۶، ج ۱۱، ص ۶۴).

در کلامی از امام علی علیه السلام واژه «استقامت»، بر همین معنا (ادای حق) دلالت دارد. «رعیت اصلاح نمی‌شود مگر با اصلاح زمامداران و زمامداران اصلاح نمی‌گردند مگر با استقامت رعیت. پس هرگاه

رعیت حق والی را ادا کند و والی حق رعیت را بپردازد، حق در میان آنها عزت یابد، راه‌های دین خالی از انحراف می‌گردد و نشانه‌های عدالت استوار می‌شود» (نهج‌البلاغه، خ ۲۱۶).

امام علیه السلام در این عبارات، اصلاح رعیت و مردم را مشروط به اصلاح زمامداران دانسته، از یک‌سو، اصلاح زمامداران و مدیران حکومتی را در گروی استقامت رعیت معرفی کرده است. آن‌گاه نتیجه عملی استقامت رعیت و در پی آن اصلاح حاکمان را، رعایت حقوق متقابل زمامدار و مردم و برپایی عدالت شمرده است. بنابراین، استقامت در عبارت فوق به معنای ادای حق به صاحب آن و مترادف با عدالت است. شاهد این مطلب، کلام امام علیه السلام است که می‌فرماید: «پس اگر رعیت بر والی چیره گردد، یا والی نسبت به رعیت اجحاف کند (حقوق رعیت را نپردازد) در آن زمان اختلاف کلمه پیدا می‌شود و نشانه‌های جور آشکار می‌گردد» (همان).

بنابراین، به قرینه مقابله بین این دو عبارت، می‌توان گفت: «اگر انسان به راستی و درستی حقوق دیگران را رعایت کند و از کژی و انحراف بپرهیزد، این راستی و عدم انحراف را عدالت نامند» (گرچی، ۱۳۷۷).

از نظر امام خمینی علیه السلام، عدالت به معنای استقامت و سلوک بر راه مستقیم است «اگر از نقطه عبودیت تا مقام قرب ربوبیت تمثیل حسی کنیم بر خط مستقیم وصل شود. پس طریق سیر انسان کامل از نقطه نقص عبودیت تا کمال عز ربوبیت، عدالت است که خط مستقیم و سیر معتدل است» (موسوی خمینی، ۱۳۸۶، ص ۱۵۲).

هنگامی انسان به صفت استقامت آراسته می‌شود که ملازم راه راست و طریق مستقیم شرع بوده و از انحراف به دو طرف آن، که اعراض از حق و تضييع حقوق شمرده می‌شود، بپرهیزد. چنین انسانی عادل است و راه عدالت را می‌پیماید. راهی که امیر مؤمنان علیه السلام انسان‌ها را به پیمودن آن دعوت کرده است. «بر طریقه کتاب او و راه روشن فرمانش و مسیر درست عبادت او مستقیم و ثابت بمانید. پس از این مسیر روشن خارج نشوید» (نهج‌البلاغه، خ ۱۷۶).

### «قصد» و میانه‌روی در امور (رعایت حدّ وسط میان افراط و تفریط)

«قصد» به معنای میانه و میانه‌روی در مسیر است (طریحی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۵۰۸). لازمه این معنا، راستی و عدم انحراف به دو طرف راه می‌باشد. بر همین اساس، در کتاب‌های لغت، آیه «وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَمِنْهَا جَائِرٌ» (نحل: ۹) چنین ترجمه شده است: بر خداست که راه مستقیم (راست) را که رساننده به حق است، بیان کند و [بدانید که] برخی از راه‌ها کج و منحرف از حق می‌باشند (طریحی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۴۲۶).

واژه «وسط» نیز مترادف با «قصد» بوده و به معنای چیزی است که میانه دو طرف قرار گرفته است (راغب اصفهانی، ۱۴۲۶ق، ص ۵۳۷). ماده «فَرَطٌ» به معنای خروج از حدّ معین است. حال اگر این خروج، در جهت زیاده‌روی از آن حد باشد، «افراط» است و اگر خروج از آن حدّ معین، در جانب کوتاهی و کاستن باشد، «تفریط» نام دارد (خوری شرتونی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۱۴۹).

خداوند در قرآن می‌فرماید: «ما شما (امت اسلام) را امتی وسط قرار دادیم (بقره: ۱۴۳). یعنی «برای امت اسلام دینی قرار داد که متدین به آن دین را به سوی راه وسط و میانه، هدایت می‌کند؛ راهی که در آن افراط و تفریط نیست» (طباطبائی، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۴۸۱).

علمای علم اخلاق، عدالت اخلاقی را به خارج نمودن قوای نفسانی (قوة غضبیه، شهویه و عقلیه) از حدّ افراط و تفریط و قرار دادن آن در حدّ وسط میان افراط و تفریط، معرفی کرده‌اند (موسوی خمینی، ۱۳۸۶، ص ۱۴۸). مضمون عبارتی از نهج‌البلاغه، شاهد بر این است که اجتناب از افراط و تفریط جهت رسیدن به هدف، ضرورت دارد. «اليمينُ و الشّمالُ مضلّة و الطریقُ الوسطی هی الجادة» (نهج‌البلاغه، خ ۱۶)؛ انحراف به راست و چپ سبب گمراهی است و راه میانه، راه مستقیم الهی است.

تعبیر به «يمين و شمال»، اشاره به افراط و تفریط در امور و خروج از حدّ معین و مطلوب در به‌کارگیری قوای نظری و علمی است (خوئی، ۱۴۲۹ق، ج ۳، ص ۲۰۷).

اهل افراط و تفریط، به سبب عدم رعایت حدّ معین و اثربخش هر یک از قوای خود و تجاوز از آن، راه انحراف و گمراهی پیش گرفته، هرگز به هدف نمی‌رسند. راهی که انسان را به هدف نهایی برساند، طریقی است که از هرگونه زیاده‌روی و کوتاهی مصون باشد. چنین طریقی همان است که در قرآن با وصف «مستقیم» ذکر شده است (حمد: ۶). بنابراین، شاخصه و ملاک تشخیص افراط و تفریط در امور، شناخت «حدّ وسط» با عیار حق است؛ یعنی آگاهی به حدی که شرع در به‌کارگیری هر یک از قوای انسانی تعیین کرده و ترتب اثر مطلوب هر قوه را مشروط به رعایت آن حد قرار داده است. آموزه‌های دینی، حدّ تعیین شده برای به‌کارگیری هر قوه را حق آن قوه شمرده و به رعایت آن توصیه کرده است. از این رو، نباید از حدّ وسط معنای مقداری و کمیت ریاضی به ذهن آید. «حدّ وسطی که در اینجا مطرح است، کمی نیست به اینکه در اموری مانند کسب علم بگوئیم، نه بی‌سوادی مطلق خوب است و نه تخصص در علوم مختلف، بلکه متوسط بین آن دو مطلوب است. منظور از حدّ وسط، این است که انسان در تراحم امور و تکالیف با یکدیگر، هر کدام را طوری انجام دهد که به دیگری ضرری نزند، حدّ وسط هر چیزی در واقع نسبت به مزاحماتش تعیین می‌گردد. باید به هر کاری، در حدی پرداخت که با سایر تکالیف و ارزش‌ها تراحم پیدا نکند. کسب علم تا جایی مطلوب است که به انجام وظایف واجبی،

که نسبت به دیگران داریم، آسیب نرساند» (مصباح، ۱۳۸۸، ص ۲۵۳). به عبارت دیگر، انسان باید در به‌کارگیری قوای نظری و عملی، حدّ معین هر قوه را که حق آن قوه است، رعایت کند و تناسب و هماهنگی را در اعمال قوا لحاظ نماید. علامه طباطبائی در تبیین عدالت اخلاقی، به ذی‌حق بودن هریک از قوای نفس انسانی اشاره کرده، عدالت را در گروهی اعطای حق هر قوه دانسته است (طباطبائی، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۵۶۰).

با این بیان، تأمین عدالت اخلاقی نیز منوط به شناخت «حق» و اعطای آن به صاحب حق است؛ یعنی با معیار قرار دادن حق (حق‌جویی در مقام علم و آگاهی و حق‌مداری در مقام عمل)، می‌توان از خطر انحراف و گمراهی جلوگیری کرد و از هرگونه افراط و تفریط مصون مانده و در مسیر زندگی راه میانه را که همان راه حق و صراط مستقیم است، پیمود. «وَلْيَكُنْ أَحَبَّ الْأُمُورِ إِلَيْكَ أَوْسَطُهَا فِي الْحَقِّ وَ أَعْمَهَا فِي الْعَدْلِ» (نهج‌البلاغه، نامه ۵۳)؛ باید محبوب‌ترین کارها نزد تو میانه‌ترین آنها در حق و فراگیرترین آنها در عدالت باشد.

در این کلام، عبارت «أَعْمَهَا فِي الْعَدْلِ» با «واو» تفسیری بر «أَوْسَطُهَا فِي الْحَقِّ» عطف شده و بیانگر آن است؛ یعنی اگر فعالیت‌های ذهنی و بدنی انسان، با ملاک حق تنظیم و متصف به وسطیت گردد، به‌نحوی که از غبار افراط و تیرگی تفریط پیراسته باشد، حتماً با نور عدالت منور خواهد بود.

بنابراین، تعبیرهایی مانند میانه‌روی، اقتصاد در امور و رعایت حدّ وسط، با لحاظ معنای «حق» و سلوک در طریق حق، در تعریف و تبیین عدالت بیان می‌شوند. همچنان‌که «افراط» و «تفریط» با توجه به معنای لغوی (خروج از حد معین) و به لحاظ انحراف و خروج از مسیر حق و تضییع آن، خلاف عدالت و مورد نکوهش است، نه به مجرد کثرت یا قلت یک عمل. برای نمونه، امام علی علیه السلام در مورد پرهیز از افراط و تفریط هنگام ستایش افراد فرموده است: «ستایش بیش از استحقاق [ممدوح] چاپلوسی است و کوتاهی از آنچه که استحقاق دارد، در ماندگی (ناتوانی از ادای حق ممدوح) یا حسد است» (همان، حکمت ۴۷).

آن حضرت محبت و عشق افراد نسبت به خود را بر پایه حق، ارزشمند می‌داند و افراط و تفریط در این زمینه را موجب تضییع حق شمرده است. «دو گروه نسبت به من هلاک می‌گردند: دوستی که افراط کند و به غیر حق کشانده شود و دشمنی که در کینه‌توزی با من زیاده‌روی کرده و به غیر حق کشانده شود. بهترین مردم نسبت به من، گروه میانه‌رو هستند، همراه آنان باشید» (همان، خ ۱۲۷).

بنابراین، اجتناب از افراط و تفریط در امور، به ملاک احیا و ادای حق است؛ اعم از حوزه اخلاق و تعدیل قوای نفسانی و یا در عرصه‌های مختلف رفتار اجتماعی. با توجه به این ملاک،

گفتار برخی از نویسندگان در شرح خطبه همّام در مورد صفت «حریص بودن متقین در تحصیل علم»، صحیح به نظر نمی‌رسد:

از کلمه حرص نباید افراط مذموم را فهمید. پس از آنکه افعال را به سه میزان افراط و تفریط و اعتدال سنجیدیم و هریک را در دسته‌ای قرار دادیم از آن پس، افعال معتدل، کم یا زیادشان مطلوب است و افعال افراطی و تفریطی، کم و زیادشان نامطلوب... جهل هرچه قدر باشد، بد است، نه اینکه کم جهل داشتن بد است و آن را به اندازه باید داشت. به همین سبب پارسایان در علم‌اندوزی حریص‌اند. همچنان‌که در عدل و انصاف و تقوا فزونی طلبند و رعایت اعتدال نمی‌کنند و نمی‌گویند تقوای زیاد، خوب نیست و افراطی است (سروش، ۱۳۷۱، ص ۱۸۳).

این کلام از چند جهت محل تأمل است:

۱. معیاری در اتصاف افعال به «اعتدال»، «افراط» و «تفریط» ارائه نشده است. با کدام معیار افعال در این سه دسته جای می‌گیرند؟

۲. مراد از رعایت حدّ وسط میان افراط و تفریط، حق‌گرایی و عدم تزاحم تکالیف نسبت به یکدیگر است، نه صرف زیادی یا کمی یک عمل. بنابراین، افزون‌طلبی و عدم اعتدال در تحصیل علم از اوصاف متقین و پارسایان نیست، بلکه از خصوصیات افراد غیرمتمقی است. آری پارسایان در تحصیل علم حریص بوده و در آن جدیت دارند تا آنجا که با تکالیف واجب دیگر، تزاحم نداشته باشد. به عبارت دیگر، آنان با اینکه در تحصیل علم افزون‌طلب و حریص‌اند، اما این حرص به معنای افراط و عدم اعتدال آنان نیست تا گفته شود که از کلمه «حرص»، نباید افراط مذموم را فهمید. «افراط» یعنی خروج از حد، نادیده گرفتن حق و انحراف از صراط مستقیم عدالت. چنین چیزی در تمام مصادیقش مذموم است، «فَكُلُّ تَقْصِيرٍ بِهٖ مُضِرٌّ وَ كُلُّ إِفْرَاطٍ لَهُ مُفْسِدٌ» (نهج‌البلاغه، حکمت ۱۰۸).

۳. علمای علم اخلاق، قاعده حدّ وسط میان افراط و تفریط را در مورد تعدیل قوای نفسانی و آراسته شدن نفس انسان به مکارم و فضایل اخلاقی بیان می‌کنند، نه در مورد هر چیزی از جمله رذایل و اوصاف نکوهیده مانند جهل تا گفته شود: جهل هرچه قدر باشد، بد است و... .

۴. انصاف، تقوای زیاد و شدت پرهیزگاری، عین عدالت است؛ چون متقی کسی است که خود را نسبت به انحراف از مسیر شریعت بازداشته و از تجاوز به حدود الهی و تضییع حقوق خدا و خلق خدا پرهیز می‌کند. بنابراین، این تعبیر که «پارسایان در عدل و انصاف و تقوای زیاد فزونی طلبند و رعایت اعتدال نمی‌کنند»، خالی از مسامحه نیست.

## انصاف

واژه «انصاف» از ماده «نصف» است که به باب افعال رفته و متعدی شده است. کتاب‌های لغت، در توضیح آن چنین آورده‌اند: انصاف عبارت است از تقسیم چیزی به دو قسمت برابر. نصف آن را به دیگری دادن و نصف دیگر را گرفتن بدون هیچ‌زاد و کمی (عسکری، ۱۴۲۹ق، ص ۸۰).

امام علی علیه السلام در تفسیر آیه «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» (نحل: ۹۰)، چنین فرموده است: «الْعَدْلُ الْإِنصَافُ وَالْإِحْسَانُ التَّفَضُّلُ؛ عدل [به معنای] انصاف، و احسان [به معنای] تفضل است» (نهج‌البلاغه، حکمت ۲۳۱). در کلام حضرت، عدل به انصاف معنا شده است. آیا در این مورد و موارد دیگری، که عدل به انصاف تفسیر شده، معنای نصف کردن و تقسیم چیزی به دو قسمت برابر، اراده شده است؟ موارد دیگری از استعمال واژه «انصاف»، این معنا را بر نمی‌تابد: «أَنْصِيفِ اللَّهِ وَ أَنْصِيفِ النَّاسِ مِنْ نَفْسِكَ» (همان، نامه ۵۳)؛ از جانب خود با خدا و با مردم انصاف داشته باش.

اهل لغت با ملاحظه معنای اولیه لغوی، معنای دیگری را برای این واژه ذکر کرده‌اند: «انصاف همان عدل است. تفسیر انصاف این است که اعطا کنی به دیگران از حق، مانند حقی که از دیگران برای خود طلب می‌کنی» (حسینی زبیدی، ۱۳۹۲ق، ج ۲۴، ص ۴۱۳).

پس در معنای «انصاف»، حق و حق محوری اعتبار شده است. شاهد بر این معنا، کلامی دیگر از امیرمؤمنان علیه السلام است که فرمود: «الْحَقُّ أَوْسَعُ الْأَشْيَاءِ فِي التَّوَاصُفِ وَ أَضْيَقُهَا فِي التَّنَاصُفِ» (نهج‌البلاغه، خ ۲۱۶). مراد حضرت این است که در مقام سخن و وصف کردن، حق گسترده‌ترین چیزهاست و مردم حق را برای یکدیگر بیان می‌کنند، ولی در مقام انصاف و ادا کردن حق یکدیگر، مجال بر آنها تنگ شده و گستره حق از همه چیز کمتر است (خوئی، ۱۴۲۹ق، ج ۱۴، ص ۱۲۲).

در متون دینی، «انصاف» به این معناست که انسان در زمینه حق و تکلیف، منفعت و مصلحت، سود و زیان و... سایر افراد را همانند خود دانسته و چنان با آنان رفتار می‌کند که خود چنان رفتاری را از آنان انتظار دارد. همان‌طور که انسان از منافع مادی و معنوی خود دفاع کرده و حق خود را از افراد یا نهادهای اجتماعی می‌طلبد، لازم است متقابلاً از منافع دیگران اعم از فردی یا جمعی و دولتی، غافل نبوده و حقوق آنان را ادا نماید: «عادل‌ترین مردم کسی است که آنچه برای خود می‌پسندد، برای مردم نیز بپسندد و آنچه برای خود روا نمی‌دارد، برای مردم نیز روا ندارد» (نهج‌الفصاحه، باب العدل).

در وصیت امیرمؤمنان علیه السلام به امام مجتبی علیه السلام بر این امر تأکید شده است: «خودت را در آنچه میان تو و دیگران است، میزان قرار ده. پس آنچه را که برای خود دوست داری، برای دیگران نیز دوست بدار و آنچه بر خود نمی‌پسندی، برای آنان مپسند. همان‌طور که دوست نداری به تو ظلم شود، تو هم ظلم

مکن» (نهج‌البلاغه، نامه ۳۱). در این معنا، اصل مفهوم لغوی انصاف (نصف کردن، برابر نمودن) نیز اشراب شده است و آن عبارت است از: «یکسان‌نگری و یکسان‌رفتاری خود و دیگران، به گونه‌ای که انسان خود را چون دیگران و دیگران را همانند خود ببیند و در مورد خود و دیگران یکسان ببیند و یکسان رفتار نماید» (جمشیدی، ۱۳۸۰، ص ۱۶۶).

هر انسانی در همه عرصه‌های زندگی اجتماعی، لازم می‌داند که استحقاق‌های او توسط دیگران (سایر افراد جامعه، نهادهای اجتماعی و مدیران آن) مراعات شده و از تضییع حقوقش گریزان و ناراضی است. پس خود می‌تواند ترازوی عدل بوده و به حکم فطرت، اهل انصاف باشد؛ یعنی ادای حقوق دیگران را، که به عنوان تکلیف بر عهده اوست، امری ضروری و پسندیده دانسته، در مقام عمل و رفتارهای گوناگون اجتماعی، که بر پایه رابطه متقابل حق و تکلیف شکل می‌گیرد، حق‌مداری و رعایت استحقاق‌ها بر او گران نیاید و از آن روی بر نتابد: «حق برادرت را به اعتماد رفاقتی که با او داری ضایع مکن؛ زیرا آن کس که حقش را ضایع کرده‌ای، برادر تو نیست» (نهج‌البلاغه، نامه ۳۱).

پس، مفهوم این عبارت «الْعَدْلُ الْإِنصَافُ» این است که انسان عادل در تمام اعمال و رفتار خود حق‌محور، و تعاملات او بر مسیر اعتدال است که هیچ انحراف و اعوجاجی در آن نیست (طبرسی، ۱۳۸۸، ج ۳، ص ۴۶۷).

امام علی علیه السلام می‌فرماید: «يَصِفُ الْحَقُّ وَ يَعْمَلُ بِهِ» (نهج‌البلاغه، خ ۸۷)؛ شخص منصف حق را می‌شناسد و به آن عمل می‌کند؛ حق هیچ صاحب حقی را ضایع نمی‌سازد؛ چه حق خدا و چه حق خلق، که البته ناشی از حق خالق است.

امام علی علیه السلام در عهدنامه خود به مالک اشتر، وی را به رعایت انصاف در عرصه‌های گوناگون توصیه فرمود. از یک‌سو، در زمینه ارتباط انسان با نفس خویش، کنترل نفس نسبت به خواهش‌ها و تمایلات غیرمشروع را مطابق با انصاف دانسته است: «هوای نفس را در اختیار گیر و نسبت به نفس خود، در آنچه که بر تو حلال نیست، بخیل باش؛ زیرا بخل به نفس، انصاف از نفس است در آنچه تمایل یا کراهت دارد» (همان، نامه ۵۳). از سوی دیگر، انصاف با خدا و انصاف با مردم را یادآوری می‌کند: «أَنْصِيفِ اللَّهِ وَ أَنْصِيفِ النَّاسِ مِنْ نَفْسِكَ... فَإِنَّكَ إِلاَّ تَفْعَلُ تَظْلِمًا» (همان)؛ حق خدا و حق مردم را از جانب خود ادا کن...؛ زیرا اگر چنین نکنی ستم خواهی کرد.

حق خداوند این است که انسان او را بپرستد و به او شرک نوردد؛ یعنی تمام الزام‌های شرعی اعم از واجبات و محرمات حق الله می‌باشند. این حق می‌تواند جنبه عبادی یا اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی داشته باشد. از طرفی دیگر، همه مقرراتی که مصالح و منافع خصوصی یا عمومی افراد را تأمین می‌کند، مصداق حق‌الناس است (جوادی آملی، ۱۳۸۸، ص ۴۲).

بنابراین، قاعده انصاف هم شامل عدالت فردی می‌شود و هم بر عدالت اجتماعی (عدالت توزیعی و عدالت قضایی) قابل انطباق است. حکومت اسلامی موظف است در امر توزیع امکانات عمومی و درآمدهای حاصل از کارهای تولیدی و خدماتی و نیز در امر قضاوت و اجرای قانون دادرسی، از قاعده «عدل به مثابه انصاف» پیروی کرده، از حقوق افراد پاسداری نماید: «الزَمِ الْحَقَّ مَنْ لَزِمَهُ مِنَ الْقَرِيبِ وَ الْبَعِيدِ» (نهج‌البلاغه، نامه ۵۳)؛ حق را در مورد آنکه صاحب حق است، رعایت کن؛ چه از نزدیکان تو باشد و چه غیر آنها.

### مساوات، تسویه

در نگاه اولیه از این کلمات و مشتقات آن، معنای کمی و برابری ریاضی به ذهن می‌آید. شاید براساس همین انصراف بدوی است که غالباً به نحو مطلق گفته می‌شود: «عدالت یعنی برابری». البته از مساوات و تسویه و مانند آن، در مواردی که به دو چیز اسناد داده می‌شود (استوی زید و بکر فی کذا)، برابری و تساوی ریاضی مراد است (راغب اصفهانی، ۱۴۲۶ق، ص ۲۵۱). مثلاً، در مقایسه مقدار اجرت ماهیانه دو کارمند یا در مقایسه طول دو خط، حکم به برابری و مساوات می‌شود. اما گاهی در مورد هماهنگی و توازن ذاتی یک شیء یا یک مجموعه نیز از این کلمات استفاده می‌شود (همان).

در تفسیر آیه «ذو مرة فاستوی» (نجم: ۶)، گفته شده «استوی» به معنای استقامت و مسلط شدن بر کار است (طباطبائی، ۱۳۸۶، ج ۱۹، ص ۴۳). تعریفی که برخی فقهاء مانند صاحب‌جواهر و شیخ انصاری، به پیروی از شیخ طوسی، از عدالت ارائه کرده‌اند، شاهی بر همین معناست: «إِنَّ الْعَدْلَ فِی اللُّغَةِ أَنْ يَكُونَ الْإِنْسَانُ مُتَعَادِلَ الْأَحْوَالِ مُتَسَاوِيًا» (انصاری، ۱۳۷۹، ج ۳، ص ۱۶۵). روشن است که کلمه «متساویاً» در عبارت فوق، به معنای برابری ریاضی نیست، بلکه بیانگر تعادل روحی و توازن احوال و اوصاف انسانی است. چنان‌که کلمه «سوی» در آیه «فَأَتَّبِعْنِي أَهْدِيكَ صِرَاطًا سَوِيًّا» (مریم: ۴۳)، به تعادل و عدم انحراف از حق اشاره می‌کند. منظور از «صراطاً سویاً» راه مستقیم و معتدلی است که از حق به سوی گمراهی مایل نباشد (طبرسی، ۱۳۸۸، ج ۳، ص ۶۳۹). یا به گفته راغب واژه «سوی»، درباره چیزی به کار می‌رود که از افراط و تفریط مصون مانده باشد (راغب اصفهانی، ۱۴۲۶ق، ص ۲۵۲).

بنابراین، «صراط سوی» تعبیر دیگری از «صراط مستقیم» است. واژه‌های مساوات، تسویه، سوی و مانند آن در این استعمالات، مترادف با معانی پیش‌گفته از «عدالت» (استقامت، قصد و میانه‌روی و حد وسط میان افراط و تفریط) بود و در مفهوم آن، عدم تعدی از حد طبیعی هر شیء یا عدم انحراف از حقوق شرعی و مدنی افراد، احزاب و نهادهای اجتماعی اعتبار شده است.

علامه طباطبائی، پس از آنکه معنای اصلی «عدالت» را «مساوات» دانسته، در توضیح آن چنین می‌نویسد: «مساوات میان امور آن است که به هر امری آنچه سزاوار است، بدهی تا هریک در جای واقعی‌اش که مستحق آن است، قرار گیرد (طباطبائی، ۱۳۸۶، ج ۱۲، ص ۴۷۷). وی در جای دیگر «تسویه» را این‌گونه توضیح می‌دهد: «تسویه در یک ترکیب به معنای آن است که هر جزئی در جایی قرار گیرد که جایی بهتر از آن برایش تصور نشود و حشش ادا گردد؛ به نحوی که اثر مطلوب را از هر جای دیگری بهتر ارائه کند» (همان، ج ۲۰، ص ۴۱). البته، اجرای عدالت و مساوات بین اشیا و افراد در یک جامعه و رعایت حدود و حقوق آنان، در برخی موارد مستلزم برابری به معنای ریاضی آن است. مثلاً، افرادی که در پیشبرد اهداف جمعی جامعه اسلامی و دفع خطرات از آن، تلاش یکسانی انجام داده و به لحاظ کار مفیدی که به اجتماع ارائه می‌کنند، در یک سطح هستند، به اندازه برابر استحقاق اجرت دارند یا مقدار اجرت و مزدی که به یک کارگر یا کارمند پرداخت می‌شود، برابر با مقدار استحقاق اوست.

نتیجه اینکه، عدالت و مساوات، اقتضا نمی‌کند که در تمام عرصه‌های عدالت اجتماعی، برابری مطلق حکمفرما باشد، بلکه تحقق عدالت و مساوات به این است که استحقاق افراد ملاک قرار گیرد و آنچه به عنوان حق ادا می‌شود با مقدار استحقاق صاحب حق برابر باشد.

لازمه عدالت تساوی و نفی هر گونه تفاوت نیست. اگر استحقاق‌ها رعایت نگردد و با همه چیز و همه کس به یک چشم نظر شود، این عدالت عین ظلم است. اگر اعطای بالسویه عدل باشد، آن‌گاه منع بالسویه هم عدل خواهد بود. ظلم بالسویه هم عدل است. عدالت یعنی رعایت تساوی در زمینه استحقاق‌های متساوی (مطهری، ۱۳۸۰، ص ۸۰).

البته، اجرای عدالت اجتماعی در مواردی که همه افراد جامعه از حق برابر برخوردارند، برابری همگانی را می‌طلبد. سیره حکومتی امیرمؤمنان علیه السلام در تقسیم بیت‌المال و ثروت‌های عمومی، رعایت برابری همگانی بود. حضرت در این امر، میان افراد از هر رنگ و نژادی و با هر موقعیت سیاسی و اجتماعی، قومی و قبیله‌ای فرقی قائل نبود. ایشان در پاسخ گروهی که به تقسیم بیت‌المال معترض بودند، فرمود: «اگر این اموال از آن من بود به گونه‌ای مساوی بین مردم تقسیم می‌کردم تا چه رسد که جزو اموال خداست. آگاه باشید که بخشیدن مال به آنکه استحقاق ندارد، تذبیر و اسراف است» (نهج‌البلاغه، خ ۱۲۶).

اهتمام ویژه آن حضرت در امر توزیع برابر امکانات عمومی و وظیفه حاکم اسلامی در این مورد، با توجه به توصیه ایشان به مالک/اشتر جلب‌نظر می‌کند: «إِيَّاكَ وَ الْإِسْتِثْنَاءَ بِمَا لِلنَّاسِ فِيهِ أُسْوَةٌ» (همان، نامه ۵۳)؛ ای مالک از انحصارطلبی در چیزهایی که همه مردم در آن برابرنند، بپرهیز.

زندگی اجتماعی نیست، بلکه مقصود این است که با نفی هرگونه تبعیض و لغو امتیازات بی‌مورد، هر صاحب حقی به حق خود برسد (خوئی، ۱۴۲۹ق، ج ۲۰، ص ۱۹۹). این است معنای آن جمله مشهور که در تعریف عدالت بیان می‌شود: «العدالة اعطاء كل ذي حق حقه».

درباره این تعریف، چند نکته قابل ذکر است:

الف. این تعریف، اصطلاح جدید و خاصی از «عدالت» نبوده، بلکه ناظر به معنای لغوی عدالت است. چنان‌که از مباحث پیشین مشخص شد، مفاد مشترک هر چهار معنای لغوی بیان‌شده برای عدالت (استقامت، میانه‌روی و حدّ وسط میان افراط و تفریط، انصاف و مساوات)، عبارت بود از: عدم انحراف و عدم تجاوز از حدود تعیین‌شده در شرع. به عبارت دیگر، حق‌مداری، حق‌گرایی و اینکه بر انسان لازم است که حق هر صاحب حقی را ادا کرده و از تضییع حق خدا، حق نفس خویش، حق اجتماع، حق مال و... و حق هر کسی که در زندگی اجتماعی در مقابل او تکلیف و مسئولیتی دارد، اجتناب نماید. همه این حد و مرزها و حقوقی که تحقق عدالت منوط به رعایت آن است، در نظام حقوقی اسلام مشخص و معلوم است.

ب. مراد از «حق» در یک نگاه عام و کلی به این تعریف، منحصرأ مفهوم حقوقی آن، که ناظر به رفتار اجتماعی انسان‌هاست، نبوده بلکه مفهوم اخلاقی «حق» نیز مدنظر است؛ یعنی هر آنچه از حد و مرزهایی که شرع مقدس مراعات آن را لازم دانسته و انحراف و تجاوز از آن را منع کرده است. برای نمونه، خداوند در قرآن بعد از بیان برخی از حقوق (احکام فقهی آمیخته با مسایل اخلاقی) می‌فرماید: «این حدود خدا است، از آن تجاوز نکنید و کسانی که از حدود خدا تجاوز کنند، ستمکارند» (بقره: ۲۲۹).

بنابراین، تعریف فوق علاوه بر آنکه شامل عدالت اجتماعی می‌شود، عدالت فردی (عدالت فقهی، عدالت اخلاقی و...) را هم بیان می‌کند.

ج. این تعریف از عدالت تصریحاً یا تلویحاً در روایات معصومان علیهم‌السلام به‌ویژه در کلام امام علی علیه‌السلام انعکاس دارد. برای نمونه، حضرت در خطبه ۲۰۵ نهج‌البلاغه فرمودند: «خدا رحمت کند آن‌کس را که هرگاه حقی را ببیند آن را یاری کند و یا ستمی را مشاهده کرد، آن را دفع نماید و حق را یاری داده تا به صاحبش بازگردد».

از این‌رو، اندیشمندان در علوم مختلف اسلامی براساس محتوای روایات، عدالت را این‌گونه توضیح داده‌اند. بنابراین، از نظر برخی (کاتوزیان، ۱۳۷۶)، که اندیشمندان اسلامی مانند شیخ طوسی و علامه طباطبائی با اثرپذیری از افکار و اندیشه‌های افلاطون در زمینه عدالت، این تعریف را ارائه کرده‌اند، نادرست است.

البته، همان‌طور که بیان شد و کلمات امام علیه‌السلام نیز بر آن دلالت دارد، این برابری همگانی در اموال و امکانات عمومی بر پایه حق برابری است که هریک از اعضای جامعه برخوردار می‌باشند: «پس باید کار مردم در آنچه حق است، نزد تو یکسان باشد» (همان، نامه ۵۹).

بنابراین، در تقسیم اموال عمومی نیز آنچه ارزشمند است، پایبندی به حق و رساندن حقوق به صاحبان آن است؛ نه نفس تقسیم برابر؛ چون «ایجاد برابری بین مردم بدون اینکه مستحق برابری باشند، عدالت شمرده نمی‌شود» (خرازی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۹۹).

در سیره حکومتی امام علی علیه‌السلام ادای حق و رعایت استحقاق‌ها در بخش دیگری از عدالت توزیعی، یعنی توزیع درآمدهای حاصل از فعالیت‌های تولیدی و خدماتی، جلوه دیگری دارد. مثلاً، آن حضرت پس از پیروزی در جنگ، غنائم به‌دست‌آمده را فقط به افرادی که در جنگ حضور داشتند، اختصاص می‌داد و دیگران از آن بهره‌ای نداشتند (نهج‌البلاغه، خ ۲۳۲). ثانیاً، سهم هریک از مجاهدان را براساس میزان مشارکت و کارایی آنان در جنگ، تعیین می‌فرمود، نه به نحو برابر. البته کسانی که تلاش و کارایی یکسانی ارائه می‌کردند، از سهمی برابر بهره‌مند می‌شدند. روایتی از امام صادق علیه‌السلام گویای این مطلب است: «إِنَّ عَلِيًّا كَانَ يَجْعَلُ لِلْفَارِسِ ثَلَاثَةَ أَشْهُمٍ وَ لِلرَّاجِلِ سَهْمًا» (حرعاملی، ۱۴۱۲ق، ج ۱۵، ص ۱۱۶)؛ علی علیه‌السلام از غنائم جنگی برای سواره نظام، سه سهم و برای پیاده نظام، یک سهم قرار می‌داد.

نمی‌توان عدالت را به‌گونه مطلق به برابری همه مردم و بهره‌وری یکسان آنان از مزایای مادی و معنوی، با قطع نظر از تفاوت استحقاق‌ها تعریف کرد. البته همه مردم در پیشگاه عدل و حق برابرند: «إِنَّ النَّاسَ عِنْدَنَا فِي الْحَقِّ أَسْوَةٌ» (نهج‌البلاغه، نامه ۷۰). یعنی «تمامی افراد بشر در رعایت شدن حقوق واجبشان، یکسان هستند و حقوق همه افراد هرچه باشد محترم است. اگرچه خود آن حقوق به نسبت اختلاف و ارزش اجتماعی افراد مختلف باشد» (طباطبائی، ۱۳۸۶، ج ۶، ص ۵۱۱).

هرچند سیره امام علی علیه‌السلام در توزیع امکانات و اموال عمومی، توجه به اصل برابری همگانی بر پایه حق برابر همه اعضای جامعه بود، اما آن حضرت در توزیع درآمدها، تفاوت استحقاق‌های افراد را که ناشی از ارزش متفاوت کار و تلاش‌شان بود، نادیده نمی‌گرفت.

ای مالک ارزش زحمات هریک را به دقت بشناس و هرگز تلاش و زحمت کسی را به حساب دیگری مگذار و در پاداش او به اندازه زحمتی که کشیده کوتاهی مکن. مبدا بزرگی (شخصیت) کسی موجب شود که کار کوچکش را بزرگ شماری و یا گناهی فردی سبب گردد که خدمت پُر ارجش را ناچیز به حساب آوری (نهج‌البلاغه، نامه ۵۳).

مراد از عدالت و مساوات، برابری مطلق بین تمام افراد اعم از کوشا و تن‌آسا، صالح و طالح در شئونات

**معنایی مقابل «ظلم»**

تعبیر دیگری که می‌توان از کلمات امام علی علیه السلام در توضیح مفهوم عدالت، بیان کرد، این عبارت است: «العدلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا» (نهج‌البلاغه، ح ۴۳۷)؛ عدل هر چیزی را در جایگاه‌اش قرار می‌دهد. حضرت در این کلام، عدالت را با ملاحظه معنای ضد و مقابل آن یعنی «ظلم»، تفسیر نموده است. همان‌گونه که «ظلم» عبارت است از نهادن چیزی در غیرجایگاه‌اش. «ظلم در نزد اهل لغت و بسیاری از علما عبارت است از قرار دادن چیزی در غیرجایگاهی که به آن چیز اختصاص دارد، به‌واسطه نقصان و کوتاهی یا زیاده‌روی در آن چیز یا به سبب تجاوز از وقت و مکانش» (راغب اصفهانی، ۱۴۲۶ق، ص ۳۱۸). و یا «ظلم آن است که حدود طبیعی یا شرعی اشیا (اشیا به‌معنای عام کلمه) رعایت نگردد و از آن تجاوز شود (ابن‌منظور، ۲۰۰۰، ج ۹، ص ۱۹۱).

ظالم کسی است که جایگاه و حدّ واقعی کارهای خود را مراعات نمی‌کند؛ برعکس عادل، که به‌واسطه سلاح علم و معرفت، حدّ و مرز افعال خود را شناخته، هر چیزی و هر کاری را در جای مناسب قرار می‌دهد، به‌نحوی که اثر مطلوب و موردنظر بر آن مترتب گردد. به‌عبارت دیگر، «عادل» همواره عاقل و حکیم است و غیر از فعل حکیمانه، عملی از او صادر نمی‌شود. از حضرت علی علیه السلام درخواست شد که «عاقل» را برای ما وصف نما، حضرت در پاسخ فرمود: «هُوَ الَّذِي يَضَعُ الشَّيْءَ مَوَاضِعَهُ» (نهج‌البلاغه، ح ۲۳۵). آن‌گاه درخواست شد که «جاهل» را نیز وصف نما، حضرت فرمود: «بَا تَعْرِيفِ عَاقِلٍ، وَصَفِ جَاهِلٍ نَيْزٍ مَعْلُومٍ اسْتِ وَ أَنْ رَا وَصَفِ نَمُودِم؛ يَعْنِي جَاهِلٌ بِرِخْلَافِ عَاقِلٍ، جَوَانِبِ وَ حُدُودِ أَعْمَالِ خُودِ رَا رَعَايَتِ نَمِي كُنْد.»

جاهل به سبب جهل خود، یا اهل تفریط و کم‌کاری است یا دچار افراط و تندروری. در هر صورت از حدود امور تجاوز کرده و افعال خود را در جای مناسب نمی‌نهد. پس جاهل از عدالت بهره‌ای نداشته و متصف به ظلم است. «لَا تَرَى الْجَاهِلَ إِلَّا مُفْرَطًا أَوْ مُفْرَطًا» (همان، حکمت ۷۰).

نادان نتواند که به سر حدّ باشد یا کمتر از آن است و یا رد باشد

(خوئی، ۱۴۲۹ق، ج ۲۱، ص ۱۱۸)

با رعایت حدود اشیا، از جمله حدود مشخص‌شده در شرع و عدم انحراف به دو طرف (کاستی و زیاده‌روی)، حقوق نیز مراعات شده و حقّ هر صاحب حقی به وی خواهد رسید. بنابراین، می‌توان تعریف عدالت به «اعطاء كل ذي حقّ حقه» را داخل در این تعریف «وضع كلّ شیء موضعه» دانست.

«حاصل آنکه، برای عدل می‌توان دو مفهوم خاص و عام در نظر گرفت: یکی رعایت حقوق

دیگران، و دیگری انجام دادن کار حکیمانه و قرار دادن هر چیزی در جایگاه شایسته‌اش که رعایت حقوق دیگران هم از مصادیق آن است» (مصباح، ۱۳۷۴، ص ۱۹۳).

بنابراین، هر شیئی و هر فعلی بنا به حکم عقل یا حکم شرع و براساس مصالح کلی و شخصی در نظام هستی، جایگاه و حدّ خاصی را اقتضا دارد. عدالت منوط به رعایت آن جایگاه و حدود است (سبحانی، ۱۴۲۱ق، ص ۱۶۳). پس این کلام امام علی علیه السلام «العدلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا»، تعریفی از عدالت است که به‌مثابه یک قاعده کلی، تمام شئون فردی و اجتماعی زندگی انسان را پوشش می‌دهد (خوئی، ۱۴۲۹ق، ج ۲۱، ص ۱۱۸)؛ یعنی همه اقسام عدالت بشری با این تعریف، قابل بیان است. از سوی دیگر، این تعریف بر عدل الهی نیز صدق می‌کند؛ چون با توجه به توضیحی که در مورد هریک از اقسام عدالت الهی (عدالت تکوینی، تشریحی و جزایی) بیان شد، معلوم می‌گردد که تمام افعال حق تعالی، حکیمانه بوده و خداوند هر چیزی را در جایگاه مناسب و شایسته‌اش قرار می‌دهد.

**نتیجه‌گیری**

با بررسی کلمات امیرمؤمنان علیه السلام در نهج‌البلاغه، دو تعریف از عدالت قابل برداشت است:

۱. رعایت حقوق دیگران و رساندن هر حقی به صاحب حق. این تعریف در مواردی صادق است که حق و صاحب حقی در بین باشد.
۲. نهادن هر چیزی در جایگاه شایسته‌اش. این تعریف شامل تعریف نخست و مترادف با حکمت عملی است. هر دو تعریف، برگرفته از معنای لغوی عدالت (استقامت، عدم تجاوز از حدود اشیا) بوده و اصطلاحی خاص و مغایر با معنای لغوی نیست. علاوه بر این، تعریف دوم با توجه به اشتغال بر تعریف اول، بهترین تعریف از عدالت است که بر تمام اقسام عدالت؛ اعم از عدل الهی و یا بشری، اعم از فردی و اجتماعی قابل انطباق بوده، و با معنای واحد و به نحو اشتراک معنوی بر همه این اقسام صادق است.



## منابع

- نهج الفصاحة (۱۳۸۳)، ترجمه غلام‌حسین مجیدی، قم، انصاریان.
- نهج‌البلاغه (۱۳۸۵)، ترجمه محمد دشتی، قم، امیرالمؤمنین.
- ابن منظور، محمدبن مكرم (۲۰۰۰)، لسان العرب، بیروت، دار صادر للطباعة.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۲۶ق)، المفردات فی غریب القرآن، بیروت، دارالمعرفة.
- اصفهانی، محمدحسین (۱۳۷۴)، نهیة الدراییة فی شرح الکفایة، قم، سیدالشهداء.
- انصاری، شیخ مرتضی (۱۳۷۹)، المکاسب، بی‌جا، محبین.
- جمشیدی، محمدحسین (۱۳۸۰)، نظریه عدالت، تهران، پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۸)، حق و تکلیف در اسلام، قم، اسرا.
- حرعاملی، محمدبن حسن (۱۴۱۲ق)، وسائل الشیعه، قم، مؤسسه آل‌البتیت.
- حسینی زبیدی، محمدمرتضی (۱۴۰۸ق)، تاج العروس، بی‌جا، دارالهدایة.
- خرازی، سیدمحسن (۱۴۱۸ق)، بدایة المعارف الإسلامیة، قم، انتشارات اسلامی.
- خوری شرتونی، سعید (۱۳۷۴)، اقرب الموارد، تهران، دارالاسوة للطباعة و النشر.
- خوئی، میرزا حبیب‌الله (۱۴۲۹ق)، منهاج البراعة فی شرح نهج‌البلاغه، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- سیحانی، جعفر (۱۴۲۱ق)، محاضرات فی الإلهیات، قم، مؤسسه امام صادق (ع).
- سروش، عبدالکریم (۱۳۷۱)، اوصاف پارسایان، تهران، صراط.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین (۱۳۸۶)، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، قم، اسلامی.
- طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۸۸)، مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن، قم، نور وحی.
- طریحی، فخرالدین (۱۴۰۸ق)، مجمع البحرین، بی‌جا، مکتبه نشر الثقافة الاسلامی.
- عسکری، ابی‌هلال (۱۴۲۹ق)، الفروق اللغویة، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
- کاپلستون، فردریک (۱۳۸۶)، تاریخ فلسفه، ترجمه سیدجلال‌الدین مجتبی، تهران، علمی و فرهنگی.
- کاتوزیان، ناصر، «حقوق و عدالت» (۱۳۷۶)، نقد و نظر، ش ۲، ص ۳۴-۵۷.
- گرچی، ابوالقاسم، «عدالت با اشاره‌ای کوتاه به برخی از تقسیمات آن» (۱۳۷۷)، آموزگار جاوید (به اهتمام صادق لاریجانی)، ص ۵۱۷-۵۳۴.
- مصباح، محمدتقی (۱۳۷۴)، آموزش عقائد، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۴)، دستگاران، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۰)، عدل الهی (مجموعه آثار)، قم، صدرا.
- موسوی‌خمینی، سیدروح‌الله (۱۳۸۶)، شرح حدیث جنود عقل و جهل، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.